

# گوناگونی حوزه‌های عدالت : نگاهی به فلسفه سیاسی مایکل والزر

محمد رفیع محمودیان

-دانشجوی دوره دکتری جامعه‌شناسی - دانشگاه افسالسا - سوئد

تلاش برای حل این مشکلات و خروج از بحران ناشی از آنها تاکنون بازدهی چندانی نداشته است. لیبرالها کوشیده‌اند از دو سو با معضلات عیان گشته بر نامه عمل خود برخورد نمایند. از یک سو برخی از آنان چون هایک و نوزیک، با بهره‌گیری از گرایشهای محافظه کارانه، بر اهمیت بیشتر و ارزش والاتر ایده‌های مورد باور خود نسبت به ایده‌هایی چون همبستگی و برابری تأکید ورزیده‌اند. به نظر این اشخاص بندگی و وابستگی از نظر اخلاقی قبیح‌تر از انفراد و نابرابری است؛ با کار و فعالیت بیشتر فردی می‌توان بر فقر و انزوای غلبه کرد ولی انسان در بند و تحت سلطه دولت یا سنت حتی امکان تغییر وضع خویش را ندارد. از سوی دیگر، برخی از لیبرالها، کسانی مثل دانیل بل و دارنر، به سوسیالیستها نزدیک شده و پذیرفته‌اند که همبستگی و برابری جایی مهم و ویژه در زندگی اجتماعی دارد و بدون آنها سلامتی روحی و روانی - اجتماعی افراد به خطر می‌افتد. اینان که هنوز خود را وفادار به ارزشهای اساسی لیبرالیسم می‌دانند بر این باور هستند که تحقق این ارزشها خود در نهایت انسانها را به استقرار نوعی همبستگی و برابری (که در تناقض با آن ارزشها نباشد) می‌کشاند؛ چه انسانهای آزاد و معقول می‌توانند ببینند که در یک ساختار باز اجتماعی هر آن امکان دارد که آنها خود جزو بازندگان باشند و این تنها برابری و همبستگی است که می‌تواند ناجی آنها باشد.

دریافت گروه اول، از لیبرالیسم نوعی پیش محافظه کارانه ساخته است. بر اساس این دریافت، این نکته که چه کسانی در جامعه از آزادی اندیشه و عمل برخوردار هستند اهمیت چندانی ندارد. نکته مهم برای طرفداران این دریافت دفاع از آزادی است که در عمل به معنای دفاع از آزادی قدرتمدارانی است که امکان اعمال آن را دارند. در عرصه سیاست

دو مکتب سیاسی آرمانگرایی عصر، لیبرالیسم و سوسیالیسم، در حالت بحرانی به سر می‌برند. لیبرالیسم که برای سه سده مدافع اصلی آزادی و حرمت انسان در برابر قدرتهای فرا-فردی اجتماعی بوده، از پاسخگویی به دو مشکل از هم پاشیدگی همبستگی اجتماعی و اوج‌یابی شکاف طبقاتی عاجز است. باورها و دستاوردهای اساسی آن - دولت مشروطه کرانمند، بازار و تحرک اجتماعی آزاد، انفراد و اقتدار هر چه بیشتر فرد (در برابر سنت و جامعه) و آزادی گرایشهای متفاوت فکری و فرهنگی - خود عواملی شده‌اند تا حرکت به سوی تعمیق و گسترش همبستگی اجتماعی و برابری را کند و گاه حتی بطور کامل متوقف سازند. این کندی و توقف حرکت، توده‌های وسیع مردم را نسبت به دولتهای حاکم و نهادهای سیاسی موجود بدبین ساخته و آنها را به دوری و انزجار از صحنه‌های اصلی تصمیم‌گیری و اداره امور کشانیده است. سوسیالیسم که در پاسخگویی به همین مشکلات در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به اندیشه سیاسی مطرحی تبدیل شد، خود امروزه از معضلات دیگری در رنج است. مسائل مورد نظر آن، از تعمیق و گسترش همبستگی محلی (در سطح کارخانه، اداره، محله و جمع دوستان) و همبستگی جهانی گرفته تا استقرار برابری اقتصادی و اجتماعی بین افراد، امروزه هم ارزشهایی مهم محسوب می‌شود و هم تحقق آنها در دستور کار دولتها قرار دارد. اما مشکل آن است که سوسیالیسم به گونه‌ای مزمن اهمیت آزادی فرد، باز بودن حوزه‌های فعالیت اجتماعی و آزادی عمل عوامل اقتصادی و فرهنگی را نادیده می‌گیرد و غالباً بسط همبستگی اجتماعی و برابری را به بهای نقض آنها طلب کرده و پیش برده است.

گروه‌های حاشیه‌ای در جامعه مسائل مهمی است، برای برخی دیگر بهره‌مندی یکسان همگان از امکانات اقتصادی و فرهنگی مهمترین مسئله به‌شمار می‌آید. گلاً، چپ‌نویس‌تر نشان از تشنّت فکری معتقدان به سوسیالیسم دارد تا از يك تلاش پخته نظری برای برگردشتن از معضلات و تناقضات سوسیالیسم.

## ۱

ناتوانی لیبرال‌ها و سوسیالیست‌های معاصر از پاسخگویی به مشکلات یادشده، برخی از متفکران حاضر را به طرح اندیشه‌هایی آرمانگر ایانه برانگیخته است. در چند دهه اخیر، راولز، هابرماس و والزر شناخته‌ترین و بحث‌انگیزترین این متفکران بوده‌اند. اینان بدون اینکه به لیبرالیسم و سوسیالیسم پشت کنند، ترکیب و هم‌نهادی از آنها به‌وجود آورده‌اند که به سختی می‌توان آن‌را همان لیبرالیسم یا سوسیالیسم سنتی به‌حساب آورد. برداشت آن‌ها را شاید بهتر باشد برابری طلبی لیبرال‌منشانه یا آزادی خواهی سوسیالیستی خواند. مسئله اصلی آنها این است که چگونه می‌توان آزادی، برابری و همبستگی اجتماعی را در کنار هم در جامعه متحقق ساخت؛ چه به نظر آنها بدیهی است که سه مفهوم یادشده با هم برای انسان‌ها اهمیت و معنای کامل پیدا می‌کند.

از این سه متفکر، والزر بیش از بقیه به بررسی جوانب عملی قضیه پرداخته است. راولز و هابرماس هم خود را بیشتر مصروف آن کرده‌اند که تئوری مجرد و جهانشمولی درباره يك جهان آرمانی و مثالی تدوین نمایند. یاقیقتر بگوئیم، کوشیده‌اند موقعیت یا حالتی مثالی در کنش و تفکر انسان پیدا کنند که محور پویای حرکت به سوی تحقق آزادی و برابری باشد. واقعیت موجود برای آنها تا آنجا مهم و قابل بررسی است که راه را به سوی کشف و دریافت چنین موقعیت یا حالتی بگشایند و مشخص نمایند که چه عواملی در شکل‌گیری یا کژدیسیگی آن مؤثر است. والزر، برعکس، اعتقاد به وجود موقعیت یا حالتی مثالی ندارد. به نظر او راه و وصول به آرمان‌های نهفته در لیبرالیسم و سوسیالیسم از گستره زندگی عملی انسان‌ها می‌گذرد. پیوستگی و وابستگی آرمان‌ها - آزادی، برابری و برادری - نیز، به گمان او، نه بدین دلیل است که در يك وضعیت مثالی لازم و ملزوم یکدیگرند، بلکه بدین خاطر است که آنها در زمره آرمان‌های انسان بطور کلی، و آرمان‌های اصلی انسان مدرن بطور خاص هستند. از دید والزر، این آرمان‌ها اهدافی معین و مشخص هستند

و فرهنگ نیز اعضای این گروه چون متحدان محافظه‌کاران عمل کرده‌اند، و چهره لیبرالیسم را بعنوان يك گرایش مستقل متشخص بیش از پیش خدشه‌دار نموده‌اند. دریافت گروه دوم، حاشیه‌ای سوسیالیستی برای باورهای اساسی لیبرالیسم فرا افکنده است، اما چون آن باورها را در همان شکل داده شده خود حفظ می‌کند تحوّل جدی در لیبرالیسم پدید نیاورده است. تلاش این گروه را بیشتر می‌توان ارائه تأویلی نو از باورهای کهنه به حساب آورد تا بازسازی و نواندیشی آن باورها. در عمل نیز آنچه امروز سوسیالیسم - لیبرالیسم نامیده می‌شود نتوانسته با ارائه درکی نو و پویا از لیبرالیسم، آن را بسان نظریه‌ای امروزی و مطرح معرفی نماید.

از سوی دیگر، سوسیالیست‌ها نیز نتوانسته‌اند طرحی نو و پویا از باورهای اصلی خود ارائه کنند. در چند دهه اخیر بیشتر آنان از موضعی مصلحت‌گرایانه (ویراگماتیست) آزادی را ارزشی هموزن و گاه حتی مهم‌تر از برابری و همبستگی برشمرده‌اند. اینک کمتر سوسیالیستی این نظر را دارد که برابری و همبستگی از آن درجه از اهمیت برخوردار است که بتوان آنها را حتی به نفع آزادی افراد برقرار کرد. در توجیه این تغییر نظر گفته می‌شود که افراد در آزادی اندیشه و عمل نیز باید برابر باشند تا برابری به‌نحو کامل در جامعه برقرار شود. این تغییر نظر، به هر حال، به اعتبار سوسیالیسم یا سوسیالیست‌ها نیز بوده است؛ چون هیچ‌گاه توضیح جامع و مفیدی برای آن داده نشده، درك این نکته مشکل نیست که این حرکت از موضعی مصلحت‌گرایانه صورت می‌گیرد.

تلاش برخی از سوسیالیست‌ها که امروز به چپ‌نویس‌ها مشهورند از نظر بازبینی و درافکندن طرحی نو از باورهای خود از اصالت بیشتری برخوردار است. اینان امید سوسیالیست‌های گذشته را به دولت و اقدامات نهادهای سیاسی از دست داده‌اند و دیگر برای برابری اقتصادی و همبستگی اجتماعی در سطح جامعه ملّی آن ارزش والای سابق را قائل نیستند. برای آنان مسائلی چون درگیری شهروندان در تصمیم‌گیری‌ها و اداره امور، رفع تبعیضات فرهنگی و اجتماعی، وارد کردن گروه‌های حاشیه‌ای به عرصه‌های اصلی فعالیت اجتماعی و بهره‌مندی همه از امکانات مشابه اقتصادی و فرهنگی مهم‌تر از آزادی صرف و برابری کامل اقتصادی است. ایشان به گونه‌ای اصیل نسبت به تأثیرات اجرای سیاست‌های مساوات‌طلبانه، تعمیق همبستگی اجتماعی در سطح ملّی و برآزادی افراد و میزان دخالت آنان در فعالیت‌های اجتماعی حساسیت نشان می‌دهند.

با همه اینها، چیهایی نو نیز نتوانسته‌اند درك نو و جامعی از سوسیالیسم ارائه کنند. آنان تنها این نکته را دریافته و طرح کرده‌اند که باید به نکات تازه‌ای توجه نشان داد. ایشان به رابطه این نکات با تصویر يك جامعه آرمانی (سوسیالیستی) نپرداخته‌اند و به نظر می‌رسد که بیشتر بر مبنای علائق و ضرورت‌های عملی به فهم اهمیت آنها نائل آمده‌اند. برای هر يك از گروه‌های چپ نو نیز این نکات ویژگی‌هایی دارد. بطورمثال، در حالی که از دید برخی از آنها رفع تبعیضات فرهنگی و اجتماعی و ادغام

● سوسیالیسم اهمیت آزادی فرد، باز بودن حوزه‌های فعالیت اجتماعی و آزادی عمل عاملان اقتصادی و فرهنگی را نادیده می‌گیرد و غالباً گسترش همبستگی اجتماعی و برابری را به بهای نقض آنها طلب می‌کند و پیش می‌برد.

که انسانها در زندگی عملی و روزانه خود به دنبال تحقق آنها می‌باشند. از این رو، وی هم خود را متوجه تجزیه و تحلیل همین زندگی عملی و عملکرد انسانها در گذشته از موانع و مشکلاتی می‌سازد که در راه تحقق آرمانهایشان وجود دارد.

دریافت و الزر از جهت نظری یا عملی ارجحیتی خاص نسبت به برداشت راولز و هابرماس ندارد. و الزر خود نیز چنین ادعایی ندارد. او که تکثرگرایی رادیکال است، به رقابت باز و آزاد نظریات و آراء گوناگون اعتقاد دارد. انتقاد اصلی او به نظریات راولز و هابرماس، همانا گرایش ناتکثرگرا و گاه ضد تکثرگرای آنهاست؛ نکته‌ای که البته مورد قبول راولز و هابرماس نیست. به هر حال، من در این نوشته به بررسی نظریات و الزر می‌پردازم. دلیل من برای این انتخاب این است که در حالی که نظریات راولز و هابرماس به گونه‌ای وسیع معرفی و بررسی شده، نظریات و الزر تاکنون مورد توجه لازم قرار نگرفته است. فرمولبندیهای غیرمجرد و تحلیلهای معین تاریخی و الزر این درک غلط را نزد بعضی دامن زده که او دارای نظریه‌ای منسجم و عمومی نیست و آن اهمیت لازم را در گستره تفکر سیاسی معاصر ندارد. ولی واقعیت این است که و الزر از محدود کسانی است که در جهان معاصر به پاسخگویی به بحران لیبرالیسم و سوسیالیسم برخاسته و هم نهاد معینی از آنها را بعنوان یک بدیل محکم، یک راه برون رفت از بحران، تدوین کرده است. تکثرگرایی و توجه ویژه او به زندگی عملی نباید ما را از رؤیت دستاوردهای مهم نظری او باز دارد. این نوشته قصد معرفی این دستاوردها را دارد.

## ۲

والزر سوسیالیسم را در بستر لیبرالیسم قابل تحقق می‌داند. لیبرالیسم به گمان او نه تنها در تضاد و تناقض با سوسیالیسم نیست، بلکه شرایط را برای تحقق آن آماده می‌سازد. لیبرالیسم در تعریف متداول، نظریه‌ای است که برای آزادی فرد و اقتدار او در برابر دیگران و نهادهای اجتماعی، از سنت گرفته تا دولت، اهمیت ویژه قائل است. اما و الزر این تعریف را کامل و دقیق نمی‌داند. از دید او لیبرالیسم بیشتر آموزه‌ای درباره رابطه نهادهای اجتماعی با یکدیگر است تا رابطه افراد با یکدیگر. لیبرالیسم مکتبی است که بر جدایی و استقلال حوزه‌های متفاوت زندگی اجتماعی از یکدیگر تأکید دارد. دستاورد آن نیز، به نظر و الزر، عبارت از جدایی و استقلال حوزه‌های گونه‌گون زندگی مدرن نسبت به یکدیگر است.<sup>۱</sup>

لیبرالها را می‌توان ترسیم‌کنندگان مرز و معماران دیوار نامید. آنان پی‌درپی حوزه‌های را از دیگر حوزه‌های زندگی اجتماعی جدا می‌کنند، برای آن گستره معینی در نظر می‌گیرند و از تمامیت آن در برابر مهاجمانی که استقلال آن را برسمیت نمی‌شناسند دفاع می‌کنند. به نظر آنها انسان در هر حوزه باید آزاد باشد تا رها از انتظارات و قواعد حاکم بر حوزه‌های دیگر عمل نماید. و الزر می‌نویسد: «لیبرالیسم جهان دیوارهاست، و هر دیواری آزادی می‌آفریند.»<sup>۲</sup> یکی از مهمترین دیوارها

● اندیشمندانی چون راولز، هابرماس و والزر، بی‌آنکه به لیبرالیسم و سوسیالیسم پشت کنند، ترکیب و هم‌نهادی از آنها به وجود آورده‌اند که به سختی می‌توان آن را همان لیبرالیسم یا سوسیالیسم سنتی دانست. برداشت آنان را شاید بهتر باشد «برابری خواهی لیبرال منشانه» یا «آزادیخواهی سوسیالیستی» خواند.

که دولت را از مذهب جدا می‌کند، به مردم و سیاستمداران اجازه می‌دهد سر نوشت خود و امور اجتماعی را بر مبنای بینش و تمایل خویش و نه سنت یا احکامی منزل اداره کنند.

نقد مارکسیستها به این درک لیبرالها و دستاوردهای آن در جهان مدرن شاید از خود درک مشهورتر باشد. مارکسیستها به ما می‌گویند از یکطرف لیبرالها واقعیت را قلب می‌کنند و از امکان یا تحقق جدایی و استقلال دم می‌زنند که در عمل امکان‌ناپذیر است. به نظر آنان زیربنای اقتصادی جامعه مبنای واحد کار کرد و وجود همه حوزه‌های زندگی اجتماعی است، در عین حال که عملکرد هر حوزه همواره بر دیگر حوزه‌ها اثر می‌گذارد. از طرف دیگر، به نظر مارکسیستها، لیبرالها کابوسی را چون یک ارزش معرفی می‌کنند. جهان پاره‌پاره شده به حوزه‌های گوناگون، جهان از هم پاشیده بی‌معنایی است که در آن انسان هیچ‌گاه قرار و ثبات پیدا نمی‌کند. این جهان نه گستره آزادیهای گوناگون، بل جهان سردرگمی‌های گوناگون است.

والزر به دفاع از درک لیبرالها در برابر چنین انتقادی بر می‌خیزد. او جدایی به دست آمده را امری واقعی و نه توهم‌روشنفکران معهود لیبرال می‌داند. به نظر او، نهادهای گوناگون اجتماعی امروز بر اساس منطق درونی خود اداره می‌شوند. از بیرون بر شکل کارکرد آنها می‌توان اثر گذاشت اما منطق درونی آنها را نمی‌توان تغییر داد. (دولت و منتقدان فرهنگی بطور مثال می‌توانند اخلاق تحقیق علمی را مورد انتقاد قرار دهند اما اجازه ندارند قواعد تحقیق یا حتی اهداف آن را تعیین نمایند.) بعلاوه، دستاوردهای این انشقاق حوزه‌ها ارزشمند است. آنچه مارکسیستها خود آن را ارزشمند به‌شمار می‌آورند یعنی خودسامانی (آتانومی) فرد و جمع و او طلبانه شکل گرفته در درون همین انشقاق موضوعیت پیدا می‌کند. انسانهایی که می‌توانند در حوزه‌های معینی از زندگی خود سامان و خودانگیخته. مستقل از سنت، نفوذ سران قوم یا نهادهای قدرت. عمل نمایند، می‌توانند به صورت فرد یا جمع سر نوشت خویش را خود تعیین نمایند. افزون بر این، جهان انشقاق یافته جهانی بی‌معنا نیست؛ جهان معانی گوناگون و اشکال مختلف کنش و رفتار است؛

هر گونه که می‌خواهند عشق ورزند، مورد شناسایی همگان قرار گیرند، یا از نفوذ اجتماعی خود در جهت انباشت ثروت و قدرت سیاسی بهره‌جویند.

این بحث به‌الزور کمک می‌کند تا این نظریه را طرح نماید که برابری ساده، تقسیم مساوی ثروت و امکانات موجود بین شهروندان، مشکل بی‌عدالتی در جامعه را حل نمی‌کند،<sup>۵</sup> مگر آنکه بین حوزه‌های مختلف دیوار سترگی وجود داشته باشد. در غیر این صورت، افراد به سهولت می‌توانند از اقتدار روانی - شخصی خود در جهت انباشت ثروت، قدرت و نفوذ اجتماعی استفاده کنند. به نظر والزر، در دوران جدید، تنها برابری پیچیده - برابری‌ای که در پی انشقاق جامعه، در هر حوزه به نحو خاصی به مرحله اجرا گذاشته شود - راه‌حلی عملی برای برگرداندن از مشکل بی‌عدالتی ارائه می‌کند. افرادی که به چنین نوعی از برابری معتقد هستند سعی می‌کنند با ارج نهادن به دیوار بین حوزه‌ها و شیوه عملکرد انسانها در هر یک از آنها برابری را تحقق بخشند، درست بر خلاف حامیان برابری ساده که می‌خواهند برابری را با یک اقدام معین در کل گستره جامعه پیاده کنند. به زعم والزر، پاسکال و تا حدی مارکس مهم‌ترین نظریه‌پردازان برابری پیچیده، یا تفاوت شیوه عملکرد حوزه‌های متفاوت زندگی و وابستگی آرمان برابری به مبارزه با تسلط یا جباریت یک حوزه بر دیگر حوزه‌ها، هستند.<sup>۶</sup> این پاسکال است که به ما می‌گوید در هر قلمرو نوع خاصی از توانمندی به انسان قدرت و اعتبار می‌بخشد و هر گاه مرز بین این قلمروها مخدوش شود فرد یا افرادی قدرتی مطلق بر سرتاسر گستره زندگی اجتماعی پیدا می‌کنند.

امکانات اجتماعی را در نهایت می‌توان بر اساس سه اصل بین مردم تقسیم کرد: مبادله آزاد (آن گونه که در جهان سرمایه‌داری روی می‌دهد)، احتیاج (آن گونه که سوسیالیست‌های رادیکال می‌خواهند) و لیاقت (آن گونه که برخی اخلاقیون می‌خواهند). بحث والزر این است که این سه اصل اصول معتبری هستند، اما هیچ یک به تنهایی تمامی عرصه زندگی اجتماعی را نمی‌پوشانند.<sup>۷</sup> شرکت در روند مبادله آزاد در بازار شاخص درستی برای میزان افراد برای داشتن کالایی است، اما در عرصه سیاست به گونه‌ای وحشتناک امور را مخدوش می‌سازد. حق رأی قرار نیست خرید و فروش شود و همه، چه آنان که علاقمند به امور سیاسی هستند و چه آنان که بر خوردی انفعالی دارند، یکسان دارای یک رأی غیر قابل واگذاری هستند. احتیاج افراد به مواد اساسی معیشتی، اصلی مهم برای توزیع و باز توزیع ثروت به حساب می‌آید ولی کمتر کسی قبول می‌کند که احترام، نفوذ اجتماعی و مقام بر اساس اصل احتیاج بین مردم تقسیم شود. ما برای کسی احترام و اعتبار قائل هستیم که او را برزنده آنها می‌دانیم، نه برای کسی که - حتی شاید برای ادامه زندگی - بدانها احتیاج دارد. لیاقت به توبه خود به درک متفاوت افراد وابسته است. ممکن است گروهی کسی را لایق ثروت، نفوذ سیاسی و اجتماعی یا دوست داشتن بدانند ولی گروه دیگری همورابی سروبا

جهانی است که در آن انسان بر اساس آنکه در کجا قرار گرفته معنای خاصی را تجربه می‌کند. چون در این جهان نهادها از هم جدایند نه افراد، رابطه فرد با دیگران چندان ضربه نمی‌بیند.<sup>۳</sup> فرد اینک در هر حوزه‌ای با مجموعه افراد خاصی همراه و احتمالاً متحد است.

والزر حوزه‌های گوناگونی از زندگی اجتماعی را برمی‌شمرد که در دوران مدرن نسبت به دیگر حوزه‌ها استقلال پیدا کرده‌اند.<sup>۴</sup> برخی از آنها سپهرهای شناخته شده‌ای از زندگی اجتماعی همانند زندگی خانوادگی و نظام آموزشی هستند، اما برخی دیگر جنبه‌های حضور فرد در جامعه را چون شهروندی، مقام، کار، وقت آزاد، بازشناسی (از سوی جامعه) و قدرت سیاسی در برمی‌گیرند. اینها سپهرها و جنبه‌هایی از زندگی هستند که در خود و قائم بذات برای انسان مدرن اهمیت و معنا دارند. بازار بر مبنای منطقی درونی آن - عرضه و تقاضا و قدرت بازیگران مختلف آن - اداره می‌شود و دولت اجازه ندارد در کارکرد آن دخالت کند؛ افراد بر اساس عشق و خواست شخصی تشکیل خانواده می‌دهند؛ نیازهای بازار یا اراده قدرتمداران و شهروندان بانفوذ، هیچ یک نمی‌تواند کسی را به گزینش زوج خاصی برانگیزد؛ هر کس انتظار دارد بعنوان یک فرد بطور عام و بعنوان یک شخص معین بطور خاص مورد شناسایی قرار گیرد، صرف نظر از آنکه دارای چه قدرت اقتصادی و سیاسی است.

والزر نخستین و مهمترین شرط برقراری برابری در جامعه را همین جدایی و استقلال حوزه‌های زندگی اجتماعی از یکدیگر می‌داند. استدلال او این است که این امر از تسلط یک حوزه بر دیگر حوزه‌ها جلوگیری می‌کند و اجازه نمی‌دهد افراد از حقوق و امتیازهای خاصی که در یک حوزه به دست آورده‌اند در دیگر حوزه‌ها استفاده نمایند. آن که در بازار ثروتمند است نمی‌تواند در عرصه سیاست قدرتمند باشد یا منزلت اجتماعی خاصی در دستگاه آموزشی طلب نماید. اما آن کس که در بازار «فقیر» است امکان آن را دارد که به مقام سیاسی خاصی دست یابد (مانند برخی از رهبران اتحادیه‌های کارگری) یا بر مبنای توانمندیهای شخصی منزلت اجتماعی خاصی کسب کند. برعکس، در جوامع انشقاق نیافته یا در جوامعی که یک حوزه بر دیگر حوزه‌ها تسلط دارد، افراد می‌توانند قدرت یا امکانات ویژه خود در یک عرصه معین را در همه عرصه‌ها به کار گیرند و تمامی امکانات موجود اجتماعی را به انحصار خود در آورند؛ از ثروت خویش استفاده نمایند تا قدرت سیاسی بیشتری داشته باشند، به

● از دید برخی لیبرالها چون هایک و نوزیک، بندگی و وابستگی از نظر اخلاقی قبیح‌تر از انفراد و نابرابری است: با کار بیشتر می‌توان بر فقر و انزوا چیره شد، ولی انسان در بند و تحت سلطه دولت یا سنت حتی امکان تغییر وضع خویش را ندارد.

ارزیابی کنند. شکی نیست که چنین فردی تا حدّ معینی از قدرت و نفوذ برخوردار خواهد شد اما هیچ‌گاه نمی‌تواند از همه انتظار داشته باشد بر آنها صحه بگذارد. در مجموع، در هر حوزه، ترکیبی خاص از این سه اصل مبنایی مشروع و عملی برای تحقق برابری است.

آنچه آلیاژ این ترکیب خاص را تعیین می‌کند تنها طرز رفتار انسانها نیست بلکه همچنین ارزشها و هنجارهایی است که انسانها خود را بدان وفادار و مقید می‌دانند. نکته مهم در اینجا این است که خواست و میل افراد را (چه برحق دانسته شود چه ناحق) نمی‌توان نادیده گرفت و برنامه سیاسی دلخواهی را به آنها تحمیل کرد. اصل مشکل این نیست که این تحمیل از لحاظ اخلاقی نادرست است، بلکه این است که این تحمیل نصّ برابری، حق مساوی همه در تعیین سرنوشت خویش را نقض می‌کند. دو نمونه از بحثهای والزر می‌تواند روشنگر موضوع باشد:

۱- در قلمرو بازار آزاد دنیای مدرن، همان‌گونه که بیشتر ما آشکارا دیده‌ایم، معدودی تولیدکننده و فروشنده قدرتمند، گاه متحد با یکدیگر، با انبوهی از مصرف‌کنندگان پراکنده روبرو هستند. مصرف‌کنندگان می‌توانند از میان آنچه به بازار عرضه می‌شود جنسی خاص را انتخاب کنند ولی نمی‌توانند تعیین کنند که چه کالایی در درجه اول تولید شود و سپس به بازار راه پیدا کند. آنها همچون افرادی پراکنده قدرت اعمال نظر ندارند و مجبورند چیزهایی را بخرند که منافع کلی تولیدکنندگان و فروشندگان را به بهترین نحو ممکن تضمین می‌نماید. به نظر سوسیالیستی مانند آندره گرز راه برون رفت از این بی‌عدالتی اعمال قدرت جمعی مصرف‌کنندگان است. تصمیم‌گیری در این مورد که چه محصولاتی تولید و به بازار عرضه شود باید دموکراتیک و همگانی باشد. کل مردم باید نظر بدهند که بطور مثال آیا بهتر است تولید انبوه تلویزیون برای مصرف شخصی (به شکل کنونی) ادامه پیدا کند یا در هر مجموعه مسکونی اتاقهایی مخصوص گردهمایی‌های عمومی باشد و تلویزیونهای بزرگ و مرغوبی برای این اتاقها تولید شود. این نظریه را اگر به مورد ماشین سواری تعمیم دهیم مشخص می‌شود که خیلی‌ها با گرز هم عقیده هستند. امروزه بسیاری از شهرنشینان و فعالان در زمینه حفظ محیط زیست عنوان می‌کنند که اگر دستگاه حمل و نقل عمومی مؤثر و خوب

● برخی از سوسیالیستها که امروز به چپ نو مشهورند، امید سوسیالیستهای گذشته به دولت و اقدامات نهادهای سیاسی را از دست داده‌اند و دیگر برای برابری اقتصادی و همبستگی اجتماعی در سطح جامعه ملّی آن ارزش والای سابق را قائل نیستند.

کار کند دیگر مردم چندان به خرید ماشین شخصی روی نخواهند آورد و محیط زیست را چنین آلوده و ترافیک را سنگین و سردرگم نخواهند ساخت. به اعتقاد آنها این صنعت ماشین‌سازی است که به خاطر سود از سرمایه‌گذاری در حمل و نقل عمومی جلوگیری می‌کند و روزانه ماشینهای زیباتر و بهتری روانه بازار می‌سازد.

والزر بحث گرز را نادرست می‌داند. برای او مهم است که نحوه تصمیم‌گیری در بازار و سیاست متفاوت باشد. به عقیده والزر اگر دموکراسی را در جایی که چندان نیازی بدان نیست بکار بندیم از قدر و شأن آن کاسته می‌شود و کارکرد دموکراسی به سطح اتخاذ تصمیم در مورد خرید یخچال و تلویزیون (با کیفیت عالی یا متوسط، بزرگ یا کوچک) تنزل پیدا می‌کند. بعلاوه، مصرف‌کنندگان اهرم فشار خود را نیز دارند. آنها می‌توانند از خرید بعضی اجناس خودداری نمایند؛ همیشه تولیدکنندگان خرد در بازار حاضر هستند تا تقاضای مورد پوشش قرار نگرفته مصرف‌کنندگان را «کشف» کنند و از آن راه خود را به عاملی قدرتمند در بازار تبدیل نمایند. این که امروزه بسیاری از مردم اجناس بنجل و ارزان برای مصرف شخصی می‌خرند، تا حد زیادی به تفکر آنها و نظام ارزشی جهان مدرن (فردگرایی و مصرف‌زدگی) ربط دارد، نه به کیفیت اجناس موجود در بازار. تغییر این طرز فکر کار مداوم و سختی را در زمینه نقد فرهنگی از مصلحین اجتماعی می‌طلبد. در عین حال، در عرصه سیاست می‌توان برای محدود ساختن قدرت تولیدکنندگان و فروشندگان در اثرگذاری بر خواست و میل مصرف‌کنندگان و همچنین کنترل هر چه بیشتر کیفیت اجناس تولید و عرضه شده فعالیت کرد.

۲- کار سخت و ناشسته‌رفته طاقت فرسا و حقارت آمیز است.<sup>۹</sup> بعضی کارها تن و جان انسان را خسته و مجروح می‌کند بدون آنکه پاداشی شایسته داشته باشد. هنوز که هنوز است، با همه پیشرفت‌ها در زمینه فنون و علم پزشکی و درهم شکسته شدن دیدگاههای اخلاقی سنتی، کسانی چون معدنچیان و رفتگران معمولاً عمر کوتاهتری از بقیه افراد دارند و کارشان چندان مورد توجه و قدردانی عمومی نیست. شاید بتوانیم بدون دبیر، کارمند و هنرمند به زندگی ادامه دهیم، ولی بدون معدنچی و رفتگر زندگی مدرن بطور قطع از حرکت بازمی‌ایستد. کافی است ذره‌ای حس عدالت‌طلبی داشته باشیم تا در مقابل چنین وضعی عکس‌العمل نشان دهیم. چرا باید کارهایی که وجود همه ما بدان وابسته است بوسیله کسانی خاص انجام گیرد که در نهایت باید خسارات سختی را به خاطر آن تحمل کنند. در حالی که اگر این گونه کارها بین همه تقسیم شود به تفریح و کار ساده و بی‌خطری تبدیل خواهد شد؟

بسیاری از متفکران عدالت‌طلب، از روسو گرفته تا فوریه و برناردشو سوسیالیست، چنین راه‌حل مبتنی بر برابری ساده را پیشنهاد کرده‌اند. روسو خواهان واگذاری کارهای سخت به همه شهروندان بود، بدون اینکه در این باره برنامه‌ای دقیق و عملی ارائه کند. فوریه فکر می‌کرد چون کودکان به بازی در خاک و گل علاقه دارند بهتر است امر

● امکانات اجتماعی را در نهایت بر پایه سه اصل می توان بین مردم تقسیم کرد: مبادله آزاد (آن گونه که در جهان سرمایه داری روی می دهد)، نیاز (آن گونه که سوسیالیستهای رادیکال می خواهند) و شایستگی (آن گونه که برخی اخلاقیون می خواهند). از دید والزر، این اصول معتبر است اما هر یک از آنها به تنهایی نمی تواند تمامی عرصه زندگی اجتماعی را پوشاند.

می توان از صورت کار استخدامی در آورد و آن را به تعاونی یا اتحادیه رفتگران سپرد. این اقدام باعث می شود که هر رفتگر نه آن گونه که رئیس بخش از او می خواهد، بلکه بدان گونه که خود و یارانش (در توافق با سفارش دهنده کار) می خواهند کار خود را بر نامهریزی کند.

۳

این تنها دو مثال از تحلیلهای تاریخی و اجتماعی والزر است. نوشته های والزر پر از چنین تحلیلهایی است. او توجه ویژه ای به جزئیات و موقعیت تاریخی پدیده های مورد مطالعه نشان می دهد. این توجه تصادفی نیست، رهیافتی صرفاً روشمند نیز نیست. والزر می خواهد با انگشت گذاشتن بر جزئیات نشان دهد که حکم کلی و ساده ای درباره تحقق برابری در یک حوزه معین زندگی نمی توان صادر کرد. انسانها از یک سو در گستره تاریخ و سنت معینی کار و زندگی می کنند و از سوی دیگر نظریات خاص خود را در مورد مسائل مختلف زندگی و ارزش متفاوت مسائل و برابری دارند. از بیرون، بیطرفانه، عینی و کلی اصلاً نمی شود گفت برابری یا هر هدف دیگری در یک حوزه معین زندگی چیست و چگونه باید تحقق یابد. تنها در راستای آنچه در هر حوزه زندگی اجتماعی بطور واقعی وجود دارد و آن گونه که افراد می اندیشند و عمل می کنند می توان آن را برقرار کرد. بدین خاطر نیز باید به جزئیات مسائل و ابعاد مختلف واقعیت اجتماعی توجه نشان داد. به نظر والزر، برابری امری بیگانه با زندگی روزمره مردم نیست که کسانی اعم از روشنفکران یا فعالان سیاسی بخواهند از موضع بالا یا نظری آن را در جامعه متحقق سازند. برابری کمابیش در همه جوامع بشری ارزشی آرمانی محسوب می شود و کمابیش در هر جا جنبه ای از آن وجود مادی پیدا کرده است. در کمتر جامعه ای یا حوزه ای از زندگی اجتماعی روابطی کاملاً مبتنی بر سلسله مراتب برقرار بوده یا هست. یک استثناء تاریخی، سیستم کاستی در جامعه باستانی هند است. ولی حتی در این مورد والزر اشاره می کند که قدرت سیاسی همیشه دور از

نظافت عمومی به آنان واگذار شود. شایک شق ممکن را جابجایی مداوم وظایف می دانست: کارمند و نظافتچی می توانند بطور مثال یکروز در میان کار یکدیگر را انجام دهند. در عالم واقعیت نیز خدمت نظام وظیفه عمومی نشانگر آنست که، حداقل در بعضی زمینه ها، کاری سخت و ضروری همچون دفاع از قلمرو کشور در برابر دشمنان بین همگان تقسیم شده است.

با این حال، والزر در این مورد نیز تئوری برابری ساده را نمی پذیرد. به نظر او حتی کارهای سخت چنان تخصصی است که انجام دادن آنها از عهده هر کسی بر نمی آید. در مورد معدنچیان او به نکات جالبی اشاره می کند. کار در معدن کار و حشنتناکی است. هر کسی از عهده آن، از تلاش در عمق گاه چند هزار متری، از رویارویی مستقیم با مرگ، بر نمی آید. همزمان، معدنچیان گروه سخت به هم پیوسته ای هستند. کمتر گروه اجتماعی یا صنفی به اندازه آنها همبسته و آگاه به هویت و منافع طبقاتی خود است. آنها خود را بر اساس کار و جایگاه اجتماعی خود تعریف می کنند؛ نسل در نسل بدین کار ادامه می دهند و فرزندان خود را با روحیه خاص بار می آورند. سپردن کار آنها به مردم معمولی (به فرض اینکه از عهده آن بر آیند) در حکم نادیده گرفتن غرور و حرمت آنها و در هم شکستن همبستگی طبقاتی شان خواهد بود. آنها شغل خویش را کاری نمی دانند که از عهده هر کسی بر آید.

سنگینی و فشار کار معدن را به نحو دیگر و مناسبتری می توان کاهش داد. می توان مدت کار روزانه را به حداقل ممکن - شش ساعت در روز بطور مثال - رساند، میزان تعطیلی و مرخصی سالانه را افزایش داد، سن بازنشستگی را پایین آورد، بر مقدار حقوق و مزایایی همچون بیمه درمانی، مرگ و حوادث افزود و شرایط کار را با استفاده از تکنولوژی موجود بهبود بخشید. معلوم است که این اصلاحات، شرکتهای خصوصی فعال در کار معدن را خوشحال نخواهد کرد و شاید از ادامه سرمایه گذاری در این زمینه منصرفشان کند. در این صورت دولت باید معادن را ملی کند، و با کمک یارانه برگرفته از بودجه عمومی، که در حقیقت مالیات بر درآمد و ثروت عمومی است، اصلاحات لازم را پیش برد.

بهبود شرایط کار و افزایش دستمزدها، منزلت اجتماعی کارهای سخت از این دست را اعتلا می بخشد؛ آنها را از حالت پیش پا افتاده و ظاهراً کم ارزش در آورده و به صورت کاری مورد قبول و احترام عموم بازسازی می نماید. این نکته شاید در مورد معدنچیان خیلی مهم نباشد، زیرا بطور معمول در جامعه از احترام ویژه ای برخوردارند. اما در مورد کارهایی چون رفتگری اهمیت بسیار دارد. با این اقدام، جامعه نشان می دهد که برای آن کارها اهمیت و احترام قائل است. بعضی اوقات این اقدامات نیز کفایت نمی کند، چه اصلاحات آنقدر عمیق و همه جانبه نیست یا به خاطر مسائل اقتصادی نمی تواند تغییر محسوسی پدید آورد. گاه ممکن است لازم باشد سازماندهی کار عوض شود. رفتگری را

● لیبرالیسم که برای سه سده مدافع اصلی آزادی و حرمت انسان در برابر قدرتهای فرادردی اجتماعی بوده، از پاسخگویی به مشکل از هم پاشیدگی همبستگی اجتماعی و اوج یابی شکاف طبقاتی عاجز است.

حقوقی مشابه آنها هستند.<sup>۱۱</sup>

به هر حال، به اعتقاد والزر در ورای این حق، هیچ مبنای جهانشمول و عینی برای عدالت توزیعی وجود ندارد. تنها نقطه عزیمت در این زمینه همانا شیوه عملکرد یا کردمان (praxis) انسانها و دیدگاه و آرمانهای آنهاست. مردم بر اساس سنتها و ارزشهایی که خود را بدان وفادار می دانند، و در بستر نهادهای اجتماعی موجود تلاش و مبارزه خود را برای بسط برابری پیش می برند. در هر جا (در هر جامعه و هر حوزه زندگی اجتماعی) نیز عدالت توزیعی شکل خاص خود را دارد. در این رابطه والزر نظریات راولز و هابرماس را که بر مبنایی جهانشمول و عقلایی برای برقراری عدالت استوار است نادرست می داند.<sup>۱۲</sup> «موقعیت اولیه» راولز که در آن مردم، ناآگاه نسبت به موقعیت آتی خود در جهان، شق تقسیم مساوی امکانات بین خود را برمی گزینند، به نظر والزر فرض نادرستی است چرا که تقسیم برابر، یک معادله ریاضی عینی برای انسانها نیست. انسانها بر مبنای درک خود و ارزشهایی که بدان وفادار هستند یک حالت داده شده را عادلانه یا غیر عادلانه به حساب می آورند. برابری برای آنها یک معنای خاص فرهنگی دارد. این که مردم در موقعیت اولیه به چه توافقی در مورد تقسیم امکانات می رسند، بستگی بدان دارد که این مردم چه کسانی هستند و در کجا قرار گرفته اند. بدین دلیل، موقعیت اولیه خودبخود به یک شکل عام تصمیم گیری در مورد تقسیم امکانات نمی انجامد. به همان گونه، «حالت مثالی گفتار» هابرماس، حالتی که در آن گویندگان تمایلات، آراء و باورهای خود را بدون قیدوبند (درونی یا برونی) بیان می کنند، به اعتقاد والزر نمی تواند مبنایی جهانشمول برای تحقق عدالت باشد. در این حالت باز مردم تمایلات، آراء و باورهای خاص خود را خواهند داشت و بر آن مبنای توافق در مورد سازماندهی امور و توزیع امکانات خواهند رسید. تبادل نظر یا بحث، آنها را به بهترین استدلال ممکن (در همه جهانها) راهبر نخواهد شد. باورها و اعتقادات چیزهایی نیست که افراد بتوانند در روند بحث و گفتگو - حتی گفتگوی کاملاً باز - از آن فاصله بگیرند و به توافقی کاملاً عقلایی و تهی از هر گونه خاص گرایی (particularism) برسند.

در قلمرو مبحث اخلاق، مباحثی که سمت و سوی بنیادین کنشهای انسان را مورد بررسی و بحث قرار می دهد، نیز والزر چنین می اندیشد. به نظر او، مکاتب فلسفی اخلاق آموزه های خود را نه اختراع می کنند و نه

دسترس سیستم کاستی بوده است.<sup>۱۱</sup> بطور معمول جامعه بشری در برابر مشکلات و مصائب حاد اعضای خود عکس العمل نشان می دهد و به رفیع برخی از آنها همّت می گمارد. جامعه مرگب از افرادی که تضاداً کنار هم قرار گرفته اند نیست. معمولاً حس همبستگی مبتنی بر تجارب تاریخی و سختیهای مشترک، ساکنان یک قلمرو خاص سیاسی را به یکدیگر پیوند می زند. جوامع، چه دولت - ملت‌های مدرن و چه روستاها و ولایت‌های سنتی، بطور معمول، دارای قواعد و هنجارهای خاصی برای دفاع از حقوق گروههای ضعیف خود هستند. در هر نظام ارزشی نیز، از مذاهب جهانی گرفته تا باورهای توده‌ای، هنجارهایی در مورد توجه بدین حقوق وجود دارد. حقوق مورد نظر ممکن است در بسیاری از مواقع ناچیز و از لحاظ عملی غیر مؤثر باشد، ولی زمینه‌ای برای حرکت به پیش فراهم می آورد. در واقع اکثر جنبشهای اجتماعی یا مصلحین اجتماعی با اتکا به این زمینه، تلاش برای بسط برابری را سازماندهی کرده و می کنند. ایدئولوژی بسیاری از جنبشهای اعتراضی اروپای قرون وسطی تفکر هزاره‌ای بر آمده از دل مسیحیت بود و طبقه کارگر در اروپای قرن نوزدهم خواهان گسترش دامنه برابری از محدوده حقوق مدنی (یعنی آنچه تا حد زیادی در پرتو مبارزه بورژوازی به دست آمده بود) به محدوده حقوق سیاسی و اقتصادی بود.

والزر تردید ندارد که در بعضی مواقع، برخی جوامع حقوق بخشی از اعضای خود را بطور کامل زیر پا می نهند. از لحاظ تاریخی این واقعیت آنگاه به وقوع می پیوندد که اکثریت جامعه، یک گروه معین قومی، مذهبی یا اجتماعی را غریبه و فاقد ویژگیهای مشترک با خود می پندارد و به خود اجازه می دهد به هر گونه که می خواهد با آن گروه برخورد نماید. به نظر والزر دو مورد بارز از چنین برخورد، برده داری و مردم کشی (genocide) است. در برده داری، یک جامعه یا گروهی قدرتمند و ثروتمند، با به تصاحب در آوردن افرادی، از همه وجود آنها در خدمت منافع خویش استفاده می کند. برده نه انسان که شیء یا جانوری دانسته می شود که به هر گونه لازم است می توان از او - تا آنجا که ساختمان بدنی او اجازه می دهد - در رسیدن به اهدافی دلخواه بهره جست. مردم کشی امحاء کامل یک گروه یا قوم است. مردم کشی کشتن این یا آن فرد به جرم گناه یا گناهی مشخص نیست، بلکه کشتار جمعی به خاطر هویت، اعتقادات یا نژاد آنهاست (و از این نظر با کشتن اسرای جنگی نیز متفاوت است). در هر دو مورد، یک گروه از همه حقوقی که بطور معمول به هر عضو جامعه تعلق می گیرد محروم می ماند. بدین دلیل والزر معتقد است که عضویت کامل در جامعه حق اساسی هر فرد است و تمامی پروژه برابری و عدالت اجتماعی بر آن استوار است. این حق حقایقی جهانشمول دارد و هر اجتماع انسانی باید آن را به رسمیت بشناسد. در این مورد هیچ استثناء و شرطی وجود ندارد. صرف نظر از این که سنت موجود چیست و افراد چه دیدی نسبت به خود و دیگران دارند، همه باید بپذیرند کسانی که در کنار و همراه آنها به کار و زندگی مشغول هستند از نظر مدنی دارای

● والزر برابری را به آزادی و سوسیالیسم را به لیبرالیسم مرتبط می‌سازد. او می‌گوید اگر آزادی افراد، آزادی اندیشه و عمل در تطابق با باورها و ارزشهای مورد قبول نقض شود، گسترش برابری غیر قابل تحقق خواهد بود.

باورهای انسانها مورد تهاجم قرار می‌گیرد بلکه یکی از مهمترین دستاوردهای لیبرالها و جامعه‌مدن که انشقاق زندگی اجتماعی به حوزه‌های گوناگون است درهم شکسته می‌شود. نتیجه نهایی نه بسط برابری که سایه افکندن يك دید و آرمان بر آمده از يك حوزه یا فرهنگ خاص بر کلیت جامعه یا برخی از حوزه‌های زندگی خواهد بود.

بدین گونه، والزر برابری را به آزادی و سوسیالیسم را به لیبرالیسم مرتبط می‌سازد. او مشخص می‌کند که اگر آزادی افراد، آزادی اندیشه و عمل در تطابق با باورها و ارزشهای مورد قبول، نقض شود بسط برابری غیر قابل تحقق خواهد بود. برابری چیزی بیگانه با زندگی مردم و ارزشهای مورد قبول آنها نیست و بطور معمول در هر جامعه‌ای جنبه یا بعدی از آن فعلیت یافته است؛ در عین حال که در هر عرصه از زندگی اجتماعی برابری معنا و مفهوم خاص خود را دارد. تنها در استای آنچه انسانها خود می‌اندیشند، آنچه خود بدان بعنوان ارزش و آرمان اعتقاد دارند، آنچه خود بنیان نهاده‌اند، می‌توان برابری را بسط داد؛ این تنها زمینه و پایه موجود برای استقرار هر چه بیشتر برابری است. نادیده گرفتن این عناصر زندگی واقعی در حکم بنیان گذاشتن بنایی است که هیچ پایه‌ای در واقعیت و کارکردهای عملی فعالیت‌های انسانها ندارد.

والزر همچنین نشان می‌دهد که ارزشهای مورد دفاع لیبرالیسم و دیوارهای بین حوزه‌ای دستاورد آن (و جامعه‌مدن) زمینه‌ای مهم و اساسی برای برقراری سوسیالیسم است. به نظر او در جهان مدرن سوسیالیسم بدون لیبرالیسم بی‌معناست. انشقاق زندگی اجتماعی به حوزه‌های گوناگون، امروزه، واقعیتی محرز است و آن را نمی‌توان نادیده گرفت. اما مهمتر، نکته دیگری است. انشقاق مانعی بزرگ در راه ایجاد یادامه حیات جباریت (tyranny) به وجود می‌آورد. دیوار بین حوزه‌های متفاوت، دیواری در برابر انتقال قدرت و امکانات به دست آمده در يك حوزه به دیگر حوزه‌هاست. این خود نخستین شرط برقراری برابری است که کسی که در بازار ثروتمند است در عرصه سیاست قدرتمندتر از بقیه نباشد یا در عرصه عمومی زندگی اجتماعی دارای احترام خاص اجتماعی نباشد. تنها در پی تحقق این شرط می‌توان در هر حوزه برای بسط و تعمیق برابری تلاش نمود، بدون آنکه لازم باشد با همه قدرت و امکانات افراد صاحب قدرت و منزلت (در کلیت زندگی اجتماعی) درافتاد. در يك کلام، سوسیالیسم بر فراز لیبرالیسم و دستاوردهای آن، و

کشف، بلکه آنها را بر اساس تفسیر باورهای موجود به دست می‌آورد. ۱۴ هر متفکری در چارچوب سنت و فرهنگ داده شده‌ای امور را ادراک و تجربه می‌کند. دیدگاه‌های او در اساس از این سنت و فرهنگ نشأت می‌گیرد. افکار و آموزه‌های نور او از راه بازاندیشی، تأویل دیگرگونه ارزشها و هنجارهای سنتی تا تغییر سلسله مراتب اهمیت ارزشهای گوناگون به دست می‌آورد. مبنایی مستقل در جهان برای استنتاج آموزه‌های کاملاً نو و متفاوت وجود ندارد. خرد یا نقطه‌ای عینی مستقل از دیدگاه‌های ذهنی ما وجود ندارد، و این ما انسانهای قرار گرفته در متن فرهنگها و سنتهای متفاوت هستیم که به خرد یا نقطه عینی کارکرد و ویژگیهای معینی را نسبت می‌دهیم. در عین حال، آنچه در زمینه اخلاق اهمیت دارد طرح ارزشها و احکامی کاملاً نو و بدیع نیست، بلکه طرح دیگرگونه و جدید ارزشهای نهفته در دل يك سنت است. ما با احکام و ارزشهای اساسی اخلاقی آشنا هستیم. کمتر کسی از ما چیزی درباره منع کشتار، دوست داشتن همسایه خود، احساس همدردی نسبت به کسی که در وضع دشواری قرار گرفته و فروتنی نشنیده است. شنیدن دوباره و چندباره آنها چیزی را در ما عوض نمی‌کند. ولی طرح آنها به صورت جالب، مستدل و تفکربرانگیز می‌تواند ما را نسبت به آنها حساس نماید. این کار را می‌توان هم بطریقی انجام داد که ظاهر کشف و اختراع داشته باشد و هم شکل يك تفسیر مجدد. بحث والزر این است که طریق دوم بیشتر با واقعیت منشأ آموزه‌های اخلاقی و با طرز برخورد عملی انسانها با مسائل اخلاقی تطابق دارد.

در مجموع، از دید والزر تکیه گاهی خارج از زندگی (روزمره) اجتماعی وجود ندارد تا بتوان اهرم نقد یا جنبش اجتماعی را بر آن استوار ساخت. به اعتقاد او همه چیزهایی که وجود انسان را می‌سازد، از خرد و ارتباط کلامی گرفته تا ارزشها و آرمانهای مورد باور، در همین زندگی روزمره سربرمی‌آورد و تطور می‌یابد. در فرآیند بازاندیشی و بازنگری باورها و سنن موجود، ارزشها و آرمانهایی مورد تأکید قرار می‌گیرد که سپس مبنای حرکت برای تغییر وضع موجود می‌شود. ۱۵ خرد و کنش ارتباطی هر چند دارای عملکردی جهانشمول است، اما انسانها بوسیله آن به فهم یا توافق در مورد اصولی متعالی، جهانشمول و بدون ربط به زندگی اجتماعی خود نمی‌رسند. خرد و کنش ارتباطی تنها به افراد کمک می‌کند تا در تداوم باورها و اعتقادات خویش به نکات و توافقی‌هایی نو دست یابند.

والزر حرکت در راه استقرار برابری، یا اگر دقیقتر بگوییم بسط و تعمیق برابری‌های موجود، را نیز تا آنجا که در این چارچوب انجام می‌گیرد مشروع و عملی می‌داند. اصل مهم در این زمینه از نظر او عطف توجه به ویژگیهای حوزه‌های گوناگون زندگی اجتماعی است. در هر حوزه باید در راستای کردمان جاری، دستاوردهای موجود و ارزشها و آرمانهای مورد باور حرکت کرد. در غیر این صورت نه تنها ارزشها و



والزر با فروتنی و با شور و علاقه تمام بحثهایش را مطرح می‌کند. در برخورد با مسائل مختلف و نظرات متفکران دیگر، او معمولاً همه جوانب يك قضیه را در نظر می‌گیرد و از تندروی یا یکجانبه‌نگری خودداری می‌کند. آرمان سیاسی او انعکاسی کامل در نوشته‌هایش پیدا می‌کند. او به دنبال درك هر چه دقیقتر نظریات و گرایشهای دیگران (مردم و متفکران) و استدلال و اقناع است، نه طرح برنامه‌ها و طرح‌هایی به‌ظاهر کشف شده بوسیله خود او.

با وجود این، نظریات والزر دارای ضعفی خاص خود است. اصل ضعف نیز در هم‌نهادی بودن نظریات او - بین سوسیالیسم و لیبرالیسم - قرار دارد. والزر بر اهمیت دستاوردهای لیبرالیسم پای می‌فشارد، بر وابستگی پروژه برابری به پروژه آزادی انگشت می‌گذارد و به نقش باورها و آرمانهای خود مردم در روند بسط و تعمیق برابری اشاره می‌کند. او نظریه تازه‌ای طرح نمی‌کند. او جایگاه و اهمیت عناصر متفاوت را برمی‌شمارد و نشان می‌دهد که کلیت يك پروژه دربرگیرنده عوامل و عناصر گوناگونی است. والزر دستاوردهای لیبرالیسم را مورد تأکید قرار می‌دهد، ولی نه عنصری بدان می‌افزاید، نه نقدی می‌کند و نه تفسیری کاملاً نو و بدیع از آن ارائه می‌دهد. به همان گونه در مورد سوسیالیسم، یا پروژه برابری، والزر بر حرکت در تداوم خواست و آرمان خود انسانها و در نظر گرفتن کردمان افراد در هر حوزه خاص زندگی اجتماعی پای می‌فشارد. او به تجزیه و تحلیل این باورها و کردمان‌ها بسنده می‌کند و نظریه‌ای نو در مورد چگونگی تصور برابری به‌صورت يك آرمان کلی و حرکت برای نیل بدان مطرح نمی‌سازد. او راهی پیش پای فعالان اجتماعی نمی‌نهد. اگر بطور مثال برای مارکس سازماندهی کنش انقلابی پرولتاریا و برای هابرماس برپایی حوزه‌های آزاد بحث و گفت‌وگو مهم در راه برقراری سوسیالیسم به حساب می‌آید، معلوم نیست والزر در این مورد چه توصیه‌ای برای يك فرد فعال در جنبشها جز در نظر گرفتن واقعیت و حرکت از آن موضع دارد.

در مجموع، بحثهای والزر تا حد معینی میان‌روانه به نظر می‌رسد. در فرایند به‌دست آوردن يك هم‌نهاد، او جنبه‌های رادیکال لیبرالیسم و سوسیالیسم را درز می‌گیرد و تنها به جنبه‌های آشتی‌پذیر این دو مکتب فکری توجه نشان می‌دهد. لیبرالیسم او برای بسیاری از لیبرالها که آزادی فردی را جوهر این آموزه می‌دانند بیگانه است و سوسیالیسم او برای کمونیستها و سوسیالیستهای رادیکالی که خواهان دگرگونی قطعی روابط اجتماعی هستند نشان از لیبرالیسم (و نه سوسیالیسم) دارد. والزر خود نیز بر ارجحیت واقعیت‌گرایی نسبت به آرمانگرایی پای می‌فشارد. به نظر او آموزه‌های اخلاقی و سیاسی نو کشف نمی‌شود، اختراع نیز نمی‌شود، بلکه از راه تأویل دوباره باورها و

ارزشهای موجود به‌دست می‌آید. به اعتقاد او، مردم و متفکران اجتماعی در تداوم زندگی اجتماعی خویش و در بستر باورها و اعتقادات خود به نکات نو و بدیعی می‌رسند. این نظریه خود دعوتی است در جهت حرکت گام به گام و پرهیز از تندروی یا گسست از سنتهای موجود. والزر خود به ما می‌گوید که تاریخ فرایندی از روند مداومی است که در آن گسست جایی ندارد.

متفکران رادیکال، برخلاف والزر، معمولاً بر جهانشمولی وضعیت، حقوق و وضعیت نسبت داده شده به انسان تأکید دارند. از پیامبران مذاهب جهانی گرفته تا مارکس و راولز و هابرماس، چنین متفکرانی وضعیت عمومی انسان در جهان را مایه آموزه‌های خود قرار داده‌اند. مذاهب جهانی برای نخستین بار در تاریخ از انسان بطور عام سخن گفتند. در درك آنان، خداوند شخص را بر اساس کردار او در جهان مورد قضاوت قرار می‌دهد، قضاوتی که بر مبنای معیارهایی یکدست و ثابت (بطور مثال رد یا پذیرش ده فرمان) انجام می‌گیرد. مارکس پرولتاریا را طبقه‌ای جهانگیر می‌داند که جدا از آنکه در کجا زندگی می‌کند و چگونه می‌اندیشد، رسالت مهم به سرانجام رساندن تاریخ رشد نیروهای مولد و مبارزه برای رهایی را به عهده دارد. راولز و هابرماس نیز، همان گونه که پیش از این اشاره شد، اعتقاد دارند که انسانها در موقعیت اولیه یا حالت مثالی گفتار همسان عکس‌العمل نشان می‌دهند و رفتار می‌کنند. این که این آموزه‌ها - حداقل در مورد مذاهب جهانی و مارکسیسم - نقشی انقلابی در تحوّل تفکر و شیوه زندگی مردم جهان بازی کرده‌اند درست به خصوصیت عامی برمی‌گردد که آنها به انسان نسبت می‌دهند. در پی پذیرش این آموزه‌ها، افراد از جامعه یا قدرتهای حاکم خواسته‌اند که با آنها همسان و همگون برخورد شود.

آموزه‌های والزر از این توان انقلابی و رادیکال نظریات جهانشمول برخوردار نیست. او نظریه‌ای در مورد حق، وظیفه یا موقعیت جهانشمول طرح نمی‌کند که، در پی پذیرش آنها، افراد استنباطی نو و انقلابی از وضعیت خود در جهان داشته باشند. او به نوعی همه را فرامی‌خواند تا در تداوم وضع موجود به تغییر آن همت گمارند. بی‌شک این در مورد حالت معمولی تاریخ و سیر عادی زندگی روزمره صدق می‌کند. انسانها هر روز درك خود را از جهان تغییر نمی‌دهند و تحولات اجتماعی و فرهنگی بیشتر به‌صورت تدریجی روی می‌دهد. اما

● به نظر والزر، برابری چیزی بیگانه با زندگی روزانه مردم نیست که کسانی چون روشنفکران یا فعالان سیاسی بخواهند از موضع بالا یا نظری آنرا در جامعه تحقق بخشند.

سوسیالیسم به حاشیهٔ مباحث سیاسی رانده شده یا از سوی رادیکالهایی ترویج می‌شود که می‌خواهند دیدگاه‌های خود را از ورای سر مردم عملی نمایند، و ما را به دوراندیشی و خردمندی فرامی‌خواند. مباحث او تأکیدی است بر جدی گرفتن دستاوردهای تلاش‌های پیشینیان، عظمت دیوارهایی که بین حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی کشیده شده، و اهمیتی که این دیوارها برای پروژهٔ بسط برابری دارد. مباحث او همچنین معطوف به برانگیختن توجهٔ ماست به کردمان خود انسانها، خود بازیگران صحنه‌های زندگی اجتماعی و ارزش و آرمانهایی که آنها در زندگی دنبال می‌نمایند. به نظر او، لیبرالیسم و سوسیالیسم در حرمت‌گذاری به انسان، ارزش و آرمانهای خود انسانها و شیوه‌های خاص زندگی و کنشی که این انسانها برمی‌گزینند معنا و مفهوم می‌یابند و به یکدیگر نزدیک می‌شوند. و این در عصری که افق دید را گاه آرمان رقابت آزاد افراد ظاهراً مستقل و گاه آرمان جامعهٔ یکسره سازمان‌یافتهٔ عقلایی تنگ و محدود می‌سازد، حدّ اقل، بدیلی بدیع و اصیل است.

#### زیر نویس ها

1. Walzer, Michael, 1984, "Liberalism and the Art of Separation." *Political Theory*, 12:315-330.
  ۲. همان، ص ۳۱۵.
  ۳. همان، ص ۳۲۵.
  ۴. نگاه کنید به:
- Walzer, Michael. 1983. *Spheres of Justice: A Defence of Pluralism and Equality*, New York: Basic Book.
  ۵. همان، صص ۱۷-۱۳.
  ۶. همان، ص ۱۸.
  ۷. همان، صص ۲۶-۲۱.
  ۸. این بحث در همان، صص ۱۱۶-۱۱۲ طرح شده است.
  ۹. این بحث در همان، صص ۱۸۳-۱۶۵ طرح شده است.
  ۱۰. نگاه کنید به:
- Walzer, Michael., 1981, "Philosophy and Democracy". *Political Theory* 9: 379-399.
11. Walzer, "Spheres of Justice", op. cit., p. 27.
  ۱۲. همان، صص ۶۳-۳۱.
13. Walzer, Michael, 1987, *Interpretation and Social Criticism*. Cambridge Mass.: Harvard University Press. pp. 10-17.
  ۱۴. همان، صص ۲۰-۱۸.
  ۱۵. همان، صص ۵۰-۴۸ و ۶۱-۶۰.

همزمان لازم است که نظریات انقلابی و بیگانه با شرایط خاص و داده شدهٔ زندگی اجتماعی طرح شود تا افق نو و متفاوتی در برابر انسانها گشوده شود. این افق نو و متفاوت است که آنها را به سوی نقد و برخورد انتقادی نسبت به وضع موجود می‌کشاند.

والزر بدرستی به خاص بودن یا وابسته بودن هر درك اجتماعی به يك زمینهٔ خاص فرهنگی - اجتماعی اشاره می‌کند. جهانشمولترین اندیشه‌ها نیز برخاسته از يك متن معین زندگی اجتماعی است. راولز و هابرماس فقط در بستر لیبرالیسم غربی و در تداوم نظریات متفکرانی مثل کانت، هگل، میل و مارکس به ایده‌های خود دست یافته‌اند. حتی تفاوت نظریات آنها را می‌توان تا حدی به ملیتهای متفاوت آنها نسبت داد. ولی والزر این نکته را نادیده می‌گیرد که بعضی از تجربه‌های خاص در شرایط معین تاریخی حالتی جهانشمول پیدا می‌کند. حکمی که در يك دوره خاص و محلی است در يك دورهٔ دیگر می‌تواند به ارزش و آرمانی جهانی تبدیل شود. استنباط عیسی مسیح، پیامبری یهودی، از رابطهٔ خدا و انسان، همان گونه که همه می‌دانیم، هرچند برآمده از باورها و اعتقاد يك قوم خاص بود، در عرض چند سده به يك دین جهانشمول تبدیل شد. بنابراین، طرح ایده‌های جهانشمول هرچند ممکن است گاه آب در هاون کوبیدن باشد و گاه مظهر گرایش به تحمیل درکی خاص از مسائل به يك گروه، بازمی‌تواند افق‌های تازه‌ای برای خیلی‌ها بگشاید و آنها را دستکم بطور نظری با تجربیاتی کاملاً دیگر گونه آشنا سازد.

خاص‌گرایی (particularism) والزر پادزهر مناسبی در مقابل بلندپروازی و کزاف‌گویی عام‌گرایان و جهانشمول‌گرایان است. این خاص‌گرایی به ما دیدی دقیق از عظمت کارهایی می‌دهد که می‌باید در متن زندگی روزمره برای آرمان برابری و آزادی انجام گیرد. معنای لزومی ندارد که خاص‌گرایی نافی جهانشمول‌گرایی باشد. ایده‌های جهانشمول از حوزه‌های معین زندگی اجتماعی برمی‌خیزد و براساس تفسیرهای خاص ما در حوزه‌های زندگی به کار گرفته می‌شود. اگر خاص‌گرایی رشتهٔ وصل ما را به جهان واقعاً موجود، به زندگی روزمره و به آنچه در حال تجربهٔ آن هستیم تقویت می‌کند، ایده‌های جهانشمول افق‌های دیدی در مقابل ما می‌گشاید که در زندگی روزمره کمتر نشانی از آن یافت می‌شود. هم‌نهاد پیشنهادی والزر مثل همهٔ هم‌نهادهایی که در تاریخ اندیشه طرح شده است خود نظریهٔ خاص و مستقلی است. از این رو، احتمالاً کسانی در آینده نظریات او را با جهانشمول‌گرایی ایده‌های رادیکال درهم می‌آمیزند و هم‌نهاد تازه‌ای بین خاص‌گرایی او و جهانشمول‌گرایی می‌آفرینند.

نواقص بحث‌های والزر، به هر رو، چندان از ارزش آنها نمی‌کاهد. در دورانی، که از يك سو دستاوردهای تاریخی لیبرالیسم از سوی سیاستمداران محافظه کار مورد تهاجم قرار گرفته و از سوی دیگر